

رسم عاشقی

حسین شکیب راد

سر دبیر
نوجوانه

می خواهم برای تان یک داستان عاشقانه بگویم تا فکر نکنید ما در نوجوانه از آن دست کسانی هستیم که می ترسند از این حرف ها پیش نوجوانان بزنند ولی شما را به خدا انصاف داشته باشید، اصل حرف قصه را متوجه شوید و به زور هم که شده، پند و اندرز درون آن را هم درک کنید.

می گویند مردی به نام سهل بن مالک، برای دیدار نعمان که از بزرگان عرب بود، از وطن خود سفر کرد و در بین راه گذارش به چادرهای قبیله ای افتاد که رئیس شان فردی بود به نام «حارثه». سهل برای رفع خستگی سفر، سراغ چادر رئیس قبیله را گرفت و کنار آن چادر آمد ولی آن موقع رئیس قبیله نبود و فقط خواهرش در آن چادر بود. خواهر حارثه او را به درون چادر دعوت کرد و از مهمان تازه وارد - چنانچه رسم عرب بود - پذیرایی کرد و از چادر بیرون رفت. این دیدار اگرچه کوتاه بود، باعث شد جناب سهل به فکر ازدواج با او بیفتد. چون هم او را زنی پاکدامن و مهربان یافته بود و هم احتمالا از قیافه اش هم خوشش آمده بود، حالا جزئیات ماجرا مهم نیست ولی خب بالاخره علاقه ای شکل گرفته بود. مشکل از جایی شروع شد که چون سهل هم پسر با حیایی بود، رویش نمی شد چیزی به زبان بیاورد. او چند روزی در آن چادر مهمان بود، در یکی از روزها که آن زن در خیمه نشسته بود، سهل بیرون رفت، پشت چادر نشست و اشعاری که از عشق درونی و محبت قلبی اش نسبت به آن آگاهی می داد، به صورت خطاب به چادر سرود و در آخر مصرعی با این محتوا که ای چادر حرفم را به تو زدم ولی کاش همسایه ات (یعنی آن دختر) گوش کند، گفت! در میان اعراب یک ضرب المثل هست براساس همین قصه که می گوید: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» که در فارسی شبیه آن را داریم که: «به درگفتم که دیوار بشنوه» خدا خیلی از حرف هایش را همین جوری به ما زده است. از امام صادق (ع)، نقل شده که خیلی از حرف های قرآن به روش همین ضرب المثل نازل شده است. مثلا جایی که خدا دارد در پیامبرش گله و شکایتی می کند، درواقع آن را دارد برای ما می گوید.

رسول خدا (ص) هم گاهی همین طور حرف می زدند. مثلا معروف است که زمانی ایشان در ماه رجب همراه با امیرالمومنین (ع) و سایر اصحاب شان در مسجدالحرام معتکف شدند. مردی پیش ایشان آمد و گفت زخم گفته پیشش بمانم و نمی توانم همراه شما در اعتکاف باشم. پیامبر (ص) به ایشان می گوید: «این که پیش زنت بمانی و هوای او را داشته باشی از این که با من و علی و در مسجدالحرام معتکف شوی، ارزشش بیشتر است.» خب اگر حواست نباشد، برداشت از این ماجرا این است که پیامبر (ص) دارند خطاب به مردها می گویند که نقش و جایگاه زن چقدر بالاست. ولی این حرف را درواقع از همین جنس ضرب المثلی که گفتیم، زده اند. یعنی خطاب به زن هاست. که آهای زن! تو باید چه گوهری باشی که رسول خدا (ص) بگوید همراه تو بودن از اعتکاف با رسول خدا (ص) و امیرالمومنین (ع)، آن هم در مسجدالحرام، باارزش تر است. حالا خوب است دخترها از خودشان بپرسند که به راستی کدام زن جز فاطمه (س) و زینب (س) و بانوان بزرگ دین را می شود مصداق این ماجرا بدانیم؟ چقدر به این زنان نزدیک و شبیه شان هستیم؟

الگوی زن مسلمان

لابد از روی تیتیر می توانید حدس بزنید می خواهیم از چه حرف بزنم. سال هاست که از بیلبوردهای شهر گرفته تا کتاب های درسی و سخنرانی متولیان فرهنگ، از الگوی زن مسلمان و جایگاه حضرت زهرا (س) حرف زده شده. یک سری تبلیغات دینی گسترده که هنوز هم نمی توانیم از تاثیر آن حرف بزنیم. همه ما فاطمه (س) را می شناسیم و برخی روایت های زندگی کوتاه اما پرنجش را شنیده ایم. می دانیم که دختر رسول اسلام است و همسر علی.



می دانیم مادر حسن و حسین است. می دانیم که زینب، آن راوی بزرگ ترین زخم تاریخ را او پرورده است. همه اینها را می دانیم اما فقط می دانیم. آیا اصلا فاطمه را فهمیدیم؟ مسأله ما در الگوسازی از فاطمه (س) همین «فقط دانستن» است. سال هاست شعارمان این است که فاطمه الگوی زن مسلمان است و زن مسلمان باید چنین و چنان باشد که فاطمه بود اما نمی گوئیم فاطمه که بود. مسأله چگونه فهمیدن است. مسأله همین است که مثلا وقتی شرح حال فاطمه را تکرار می کنیم، چگونه از حال او، از کار او و از نقش اجتماعی و فکری و مذهبی او درس بگیریم و بیاموزیم. این نکته مغفول درباره فاطمه را شریعتی قریب به ۴۰ و اندی سال پیش گفته بود و حالا هنوز هم که هنوز است معضلی بالاتر از این درباره زن و ماهیت اجتماعی اش نیست. وقتی از فاطمه حرف می زنیم احتمالا تصویر زنی خانه نشین در ذهن مان تداعی می شود و این یعنی هنوز تصورات مان از شخصیت سیال فاطمه ناقص است. خوب فهمیدن همواره کلید نجات انسان بوده، و خوب فهمیدن فاطمه (س) کلید نجات مان از این بن بست فرهنگی که هر بار در مسیر حرکت مان به سمت جامعه آرمانی به دیوارهایش می خوریم.

نه من زن نیستم!

اگر همین الان یکهو از ما سؤال کنند چند زن موفق ایرانی یا خارجی را نام ببرید چه کسانی به ذهن مان می رسند؟ مثلا ممکن است اسم چند هنرمند یا ورزشکار یا دانشمند و امثال آن را فهرست کنیم بی آن که با خودمان فکر کنیم آیا این افرادی که اسم می بریم زن موفق هستند یا انسان موفق؟ دقیق تر حرفم را گوش کنید (یعنی بخوانید!) آیا فلان بازیگر خانم، یک زن موفق است؟ یعنی اگر بازیگر هم نبود ما او را زن موفق می دانستیم؟ اصلا این که در بازیگری یا فعالیت علمی یا هر شغل دیگری موفقیتی کسب کرده چه اندازه به زن یا مرد بودن او مربوط است؟ مثلا اگر مریم میرزاخانی ریاضیدان خوبی است و خیلی او را زن موفق می دانند موفقیتش به خاطر این است که او زن است؟ و اگر مرد بود و این دانش را داشت فرد موفق نبود؟

بله، می فهمم که ممکن است چون زن ظاهرا محدودیت های بیشتری دارد وقتی به موفقیتی می رسد بیشتر برایش هورا می کشیم؛ ولی آیا واقعا او یک انسان موفق است یا یک زن موفق؟ حتی دقیق تر بگویم مثلا او یک ریاضیدان موفق است یا زن موفق؟ این در مورد مردان هم صادق است. مثلا اینشتین یک مرد موفق نبود یا حتی یک انسان موفق بلکه یک فیزیکدان موفق بود چون او حتی در زندگی زناشویی اش مشکلات بسیاری داشت. در جلسه تحریریه یکی از اعضا مثالی زد که پاکبانی را در نظر بیاورید که سه فرزند خوش خلق تربیت کرده باشد که الان پزشک شده اند. آیا این فرد در ملاک های مان از موفقیت می گنجد؟ پس بد نیست کمی دقیق تر فکر کنیم و ببینیم فارغ از شغل و ویژگی های فردی و مهارتی، زن یا مرد موفق کیست؟!



سرهای مختلف



تنی بوده است. چه از گذشته های دوری که زن بوده و چه حالا که تیتیر اصلی اخبار خوب و بد موجودات پیچیده و غیرقابل فهمی اند (که اصلا ن جا انداخته؟)، بل به این خاطر که این واژه می قدرتمندتر برای به دوش کشیدن می طلبد. ن است نا لافاه ای شود برای ضربه های بعدی «زنان بنویسم؛ چرا که به قول بزرگی: مسأله،

